بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 6 بهمن 1394.

06 /11/ 94 بررسی سندی و دلالی روایت علی بن مهزیار

خب روایت علی بن مهزیار قال کتب محمد بن حمزه العلوی الی ابی جعفر الثانی علیه السلام فکتب علیه السلام الیه آن روایت را خواندیم. در این روایت یک بحث سندی است یک بحث فقه الحدیثی این روایت که تأثیر دارد در نحوه استدلال به این روایت در بحث ما. اما بحث سندی این که آن محمد بن حمزه علوی که کاتب هست آن را ما نمی شناسیم که چه کسی است و وثاقتش ثابت نشده است و بنابراین این روایت را از این جهت بخواهیم تضعیف کنیم. ولی پاسخ مطلب این است که آن محمد بن حمزه صرفا کاتب است. علی بن ابی حمزه نگفته از محمد بن حمزه علوی شنیدم که گفت من کتابت کردم و امام علیه السلام در پاسخ من این مطلب را گفت. علی بن مهزیار دارد مستقیما کتابتی که یک نفر به امام کرده است و او پاسخ داده است او را دارد نقل می کند و این یک روایت، مثل اینکه یک راوی بگوید که قال الصادق علیه السلام قال الصادق علیه السلام این هم در واقع می گوید که قال ابو جعفر الثانی علیه السلام فی جواب ما کتب الیه محمد بن حمزه العلوی. دارد اخبار می دهد از کلام امام علیه السلام و این اخبار حجت است و این می تواند به جهت، همان اشکالات همیشگی که در مورد بعضی از این چیزها هست که شاید حدسی باشد شاید به اعتماد به گفته محمد بن حمزه علوی باشد آنها مشکلی ایجاد نمی کند. این یک اشکال.

اشکال عامی هست که در مورد کل مکاتبات. که اصلا مکاتبات اشکال دارد یا ندارد امثال اینها آن هم فرض این است که در جای خودش به آن اشکالات رسیدگی کردیم و به آن اشکالات پاسخ دادیم. پس بنابراین این روایت از جهت سندی مشکلی ندارد. اما از جهت مفاد، این سؤالی که محمد بن حمزه علوی سوال کرده است چه جهت تأملی برایش بوده است؟ چه نکته ای وجود داشته است که آن نکته او را وادار کرده است که سوال کند. چندین جهت ممکن است در این موضوع مورد نظر محمد بن حمزه علوی باشد که منشأ سوال شده باشد و ممکن است همه اش هم باشد منافات ندارد اینجا که می گویند این جهات با همدیگر تنافی ندارد. جهت اول اینکه ابهامی که کلام آن بنده خدایی که از دنیا

رفته است، موصی، آن ابهام که گفته است کل شیء هو لی فهو لمولای، این عبارت، عبارتی است ابهام آمیز. چون معنای حقیقی لام، ملکیت است. اینکه یک شیئی در یک زمان واحد ملک دو نفر باشد به آن نحو ملکیتی که عرف متعارف آن ملکیت را درک می کند، این معقول نیست. اینکه حقیقتا ملک هر دو باشد یک، با این قیودی که می گویم. هر دو ملکش حقیقی باشد و ظاهری نباشد، حقیقتا ملک باشد. آن هم اولا ملک تشریعی باشد. ملک اعتباری باشد. آن هم حقیقتا ملک باشد. آن هم در یک زمان باشد. آن هم ملکیتی که عرف متعارف آن ملکیت را درک کند. با این قیود امکان ندارد یک شیء ملک دو نفر باشد. بله، اگر یکی از این قیود حذف بشود می شود که یک شیءی ملک دو نفر باشد. اینجا گفته است کل شیء هو لی و هو لمولای. دو بار کلمه لام را به کار برده است یکی در مورد لی و یکی در مورد لمولای. این احتمالاتی که وجود دارد از اینجا ناشی می شود که ما باید در یکی از این دو لام تصرف کنیم. نحوه تصرف مختلف است به گونه های مختلف در جلسه قبل جورهای مختلفی گفتم در واقع نحوه تصرف در لام است. یکی اینکه بگوییم کل شیء هو لی فهو لمولای، این لام در عبارت لمولای، مراد ملکیت باشد از این ملکیت رفعیت کنیم. بگوییم مراد از مولای هست یعنی از برکت مولای است. بگوییم که تکوینا واسطه فیض من بوده اند. به آن دو شکلی که در جلسه قبل توضیح دادم یا به جهت اینکه کلا امام علیه السلام واسطه فیض است یا به جهت اینکه اعتقاد داشته است که خودش مورد توجه امام علیه السلام واقع شده است و از ناحیه آن امام لطف و فیض خاصی متوجه او شده است. فهو لمولای، یعنی اموال من از برکت و صدقه سری امام علیه السلام بر من حاصل شده است. این یک جور. یک جور دیگر این هست که کل مال هو لی در آن لی اش تصرف کنیم. می خواهد بگوید آن مال هایی که شما خیال می کنید به حسب ظاهر و از جهت دادگاه در تسلط من هست، آن چیزی که ظاهرا دست من است. ید من بر ملکیت آنها کفایت می کند اینها واقعا مال من نیست و مال مولای من هست یعنی دارد اقرار می کند.

سوال: ...

پاسخ: در لام اولی دارم تصرف می کنم

سوال: از جهت ملکیتش یا از جهت اعتباری بودنش؟

پاسخ: دقت نمی کنید. می گویم همه چیزهایی که ظاهرا مال من هست می خواهم بگویم واقعا مال من نیست و مال امام است. در لی اول دارم تصرف می کنم.

سوال: ... معنای ملکیت، ملکیت اعتباری .... واقعا مال من هست..

پاسخ: نه، نمی خواهم بگویم مال من است. می خواهم بگویم مال امام هست.

سوال: اعتباری اش که واقعا مال من هست؟

پاسخ: نه واقعا هم مال امام هست دارم اقرار می کنم. توجه کنید من دارم اقرار می کنم این مال هایی که خیال می کنید مال من است، ید من بر مالکیت من نسبت به آنها دلالت می کند، اگر به دادگاه مراجعه کنیم، دادگاه می گوید که این ملک تو است. از همه جهت، هم از جهت عرف نگاه دادگاهی از همه جهت ظاهر این هست که اینها ملک من هست. می گوید نه اینها ملک من نیست واقعا ملک امام علیه السلام است. که اقرار بعضی ها گفته اند این کأنه اقرار دارد می کند. این اقرار در صورتی هست که آن لام اول را فهو لی را درش تصرف کنیم. خب کل شیئ فهو لی، یعنی کل شیء هو لی ظاهرا فهو لمولای واقعا. پس می شود وقتی یک شیءی وقتی می گوییم زید عالم یعنی واقعا عالم است. اینکه زید عالم را حمل کنیم که زید عالم فی نظر الناس. زید عالم بحکم ظاهر الشرع. اینها همه خلاف ظاهر است دیگر. اینکه یک محمولی را که بر یک موضوع حمل می شود این را حمل بر حکم ظاهری کرده است خلاف ظاهر است. اینجا در واقع در کل شیء هو لی اگر تصرف کنیم این می تواند اقرار باشد این هم یک جور دیگر تصرف

یک جور تصرف دیگر این است که در اطلاق قضیه تصرف کنیم. کل شیء هو لی فهو لمولای، اطلاق اینکه می گویم هذا لی، یعنی الآن مال من است. فهو لمولای یعنی الآن مال مولا است. نه، تصرف کنیم در فهو لمولای در اطلاقش بگوییم هو لمولای یعنی بعد از مرگ من. یعنی وصیت دارد می کند. یعنی همه اموال من بعد از مرگ من برای مولای من باید باشد. بنابراین زمان ملکیت ها را مغایر قرار بدهیم. یعنی آن که در حیات ملک من است بعد از مرگ من ملک مولای من هست. دارد وصیت می کند. این هم یک جور سوم که در زمان

تصرف کنیم. یک جور دیگر این هست که مراد از ملکیت اعتباری باشد ولی آن ملکیت اعتباری که عرف متوجه نمی شود. آن ملکیت واقیه ای که بین مالک شدن ما نسبت به اشیاء و مالک شدن امام معصوم علیه السلام نسبت به اشیاء تغایری نیست یعنی ما بگوییم دو جور ملکیت اعتباری داریم، ملکیت اعتباری است ها. هر دو هم اعتباری است. ولی شارع مقدس هم ما را مالک قرار داده است و هم امام علیه السلام را مالک قرار داده است. آن جوری که به هر حال در آن بحثی که الارض و ما فیها فهم ملک لمولا، به هر حال یک نحوه ملکیتی هست که با ملکیت انسان ها تغایر ندارد. این را اینجوری معنا کنیم که ظاهر لام یک ملکیتی هست که عرف متعارف می فهمد اما آن ملکیتی که عرف متعارف آن ملکیت را تشخیص نمی دهد و در عالم واقع هست و به دید عمیق بصیرانه انسان ها هست آن خب یک چیزی هست در خلاف ظاهر این اطلاقات

سوال: آن همانی که در موالی و عبید مطرح هست که می گویند مولی مالک اموال عبد هست ولی به جهت طولی

پاسخ: بله ملکیت طولی است. آن هم یک نحوه خاصی است یعنی یک نحوه ملکیتی هست که اگر همینجوری بگویند که این شیء ملک من هست، ملکیت طولیه فهمیده نمی شود. ملک مفهوم علفی اش آن ملکیتی هست که غیر مالک نتواند در آن تصرف کند. وقتی من می گویم که این ملک مولی است یعنی من خودم دیگر حق تصرف ندارم. معنای علتی که ملکیت ها جمع نمی شود این است ملکیت، مفهومش عدم جواز تصرف غیر مالک است. اگر یک شیئی می گوییم که هم ملک این آقا است و هم ملک این آقا، ملکیتی که ملکیتی طولیه که ما می خواهیم بگوییم می خواهیم بگوییم که این آقا می توند تصرف کند مانعی ندارد در آن تصرف کردن ولی تصرفش نباید مزاحم تصرف او باشد. این یک نوع تقیید در تصرف، این یک ملکیت خاص است دیگر. ظاهر ملکیت این هست که کسی که مالک هست غیر مالک نمی تواند تصرف کند. ما یک ملکیت طولیه می خواهیم اینجا درست کنیم. این ملکیت طولیه یک ملکیت خاص است یعنی یک مفهوم خاصی خلاف ظاهر بدوی این عبارت است. به هبر حال این عبارتی که آن بنده خدا به کار برده است عبارت مبهمی است. یک جای این عبارت باید در آن تصرف کرد شاید آن علتی که این محمد بن حمزه در

فضایی که آن صحبت ها می کرده است نبوده است. آن صحبت هایی که می کرد در چه فضایی بوده است. خیلی خودش درست متوجه نشده است که این عبارتی که به کار برد، کل شیء هو لی فهو لمولای یعنی چه. سوال کرد حالا تکلیف من چیست؟ آیا حکم وصیت را بر آن بار کنم؟ حکم اقرار را بار کنم؟ یا نه به این احکام آن احتمال اول که یعنی احتمال دوم و سوم حکم شرعی دارد. یکی وصیت و یکی اقرار. این دو تا حکم شرعی دارد. خب احکام اقرار باید بار شود و آن هم احکام وصیت باید بار بشود. ولی بقیه اش حکم خاص شرعی ندارد. سوالش این هست که چه کنم من را وصی قرار داده است یک همچین جمله ای هم گفته است و من نمی دانم که آن تکلیفش چه گونه بوده است. بنابراین وظیفه ام در قبال این جمله ای که او به کار برده است چیست؟ این یک مطلب. خب اگر ابهام از این جهت باشد، خب پاسخ مطلب این هست که چون ثابت نیست که اقرار کرده است و ثابت نیست که وصیت کرده است اصل عدم اقرار است و اصل عدم وصیت است و باید طبق عادی رفتار شود. امام علیه السلام هم از این جهت گفته اند که خب مثل عادی نه، احکام وصیت را بار نکن و احکام اقرار را هم بار نکن و حق زن را بده و اگر آن حق نباشد بقیه اش را هم آن رفتار را بکن.

بنابراین اگر منشأ ابهام این جهت باشد استدلال به این رابطه اصلا تام است. قاعده این هست که امام علیه السلام می خواهند بگویند که اگر وصیت ثابت نشد و اقرار ثابت نشد باید احکام طبیعی را بار کنید. احکام طبیعی هم همین هست. یعنی مع عدم الاوصیه و مع عدم الاقرار به زن یک چهارم می رسد مع عدم الولد و مع الولد یک هشتم می رسد و ما بقی اش هم حق امام علیه السلام هست که امام علیه السلام در اینجا موضوعی را در موردش تعیین کرده است.

سوال: صد درهم

پاسخ: حالا صبر کنید می رسیم یکی یکی. اصلا بحث همان صد درهم است. حالا در موردش صحبت می کنم. حالا قبل از اینکه من ادامه این بحث را بگویم یک چیزی می

خواستم قبلا بگویم و یادم رفت این را تذکر بدهم ما در جلسه قبل عرض کردیم که این که، عیب ندارد بعدا می گویم.

خب این یک جهت ابهامی که در این سوال وجود دارد. یک جهت ابهام دومی که در این روایت وجود دارد آن این است که اینجا وصیت یک قسمتی از مال شده است. فقط صد درهم را وصیت

کرده است. ظاهرش این است که فقط صد درهم است. یا لااقل بگوییم اگر ظاهرش این نیست که قسمتی از مال است لااقل صورتی که این قسمتی از مال هم هست به اطلاق می گیرد. ترک استفصال دلیل اصلی اش این است که این هم صورتی که صد درهم کل مالش هست و هم صورتی که صد درهم بعضی از مالش هست هر دو را شامل می شود. سوال قضیه این هست که آیا من می توانم این صد درهم را جدا از سایر مال ها احکام ارث و وصیت و همه اینها را جاری کنم؟ کسی می تواند اصلا وصی در قسمتی از مال باشد؟ سایر مال ها را خود ورثه تعیین تکلیف و تقسیم کنند و قسمتی از مال اختیارش با من باشد. من تعیین تکلیف کنم خود این یک سوال است دیگر که آیا قسمتی از مال می تواند به آن وصیت شود یا این که نه کل مال چون بحثی که اینجا هست آن این است که آیا ارث در کل مال به نحو اشاعه است؟ به نحو اشاعه باشد کل مال باید تکلیفش روشن شود. این جور نیست که الآن ببینید یک بحثی مطرح است یک بنده خدایی مثلا از دنیا رفته است. حالا ما قسمتی از این مال در اختیار ما هست. آیا ما اگر این قسمتی از این مال، دینی دارد این دین چجوری است؟ در هر قسمت تقسیط می شود یا اینکه نه کل مال شرطش این هست که دین ادا شود و بعد ارث شود یعنی نحوه تقسیم مال که اول باید دین ادا شود و بعد وصیت عمل شود اینها نسبت به کل مال ملاحظه می شود یا تک تک اموال جدا جدا می شود ملاحظه کرد به این نحو که کل آن دین و وصیت و اینها تقسیط بشود بر کل اموالی که هست. ممکن است سوالش این باشد که آن که الآن دست من هست و من را موصی قرار داده است نسبت به او، صد درهم است. آیا این صد درهم یک تکلیف خاصی بر من متوجه می شده است که این صد درهم را چه کار باید بکنم یا نکنم این هم یک منشأ ابهام. اگر این باشد ظاهر جواب امام علیه السلام این هست که نه، آن صد درهم می شود وصیت به صد

درهم تعلق بگیرد و اگر هم به طور کلی در جایی که وصیتی نباشد کل مال را باید یکپارچه تقسیم کرد با وصیت می شود یک قسمتی از مال در اختیار وصی باشد. یعنی یک بحث کلی این هست که اساسا نحوه تعلق دین، وصیت و ارث به مال چه شکلی است. آن وقت این یک جور. آن جایی که وصی تعیین نشده باشد. ولی اگر جایی که وصی تعیین شده باشد و وصی نسبت به قسمتی از مال تعیین شده باشد ما ممکن است بگوییم که آن قسمتی از مال یک جزیره مستقل می شود. به چیزهای دیگر کار ندارد این قسمت مال را شما در نظر بگیرید کأنه اگر دین باشد نسبت به این قسمت تقسیط می شود. اگر وصیتی باشد اگر نسبت به این اگروصیت خاصی شده باشد خود آن باید عمل بشود. اگر وصیت کلی شده باشد وصیت نسبت به این هم تقسیط می شود. بنابراین می شود یک شخص وصی ای بر جزء مال باشد. این هم یک ابهام دیگر در این سوال ممکن است باشد. یک ابهام دیگر این هست که ایا شخص می تواند وصی باشد بدون اینکه موصی یک امر خاصی به او کرده باشد و فقط گفته باشد که تو نسبت به این صد درهم من وصی هستی. وصی بدون امر. و لم یأمر فیها بشیء. یعنی نقطه ابهامش این باشد. هیچ دستور خاصی نداده است و گفته است من تو را نسبت به این صد درهم وصی قرار می دهم آیا این صحیح است یا باید نسبت به این صد درهم امر کند؟ وصی در صورتی هست که بگوید که مثلا صد درهم را پنجاه درهمش را پول برادرم را بده. ده درهم را پول نماز و روزه بده و امثال اینها. یا نه لازم نیست که امر کرده باشد. این هم یک نقطه ابهام که از جواب امام علیه السلام استفاده می شود که نه، شرط نیست که شخص را امر خاص تعیین کرده باشد همین که بگوید تو وصی هستی نسبت به این مال، حق تصرف در این مال با وصی می شود. این وصی هست که این مال را به آن مصارف شرعیه اش باید برساند. خب این هم یک نقطه ابهام دیگر. یک نقطه ابهام دیگر این هست که

**و له امرأتان اما واحده فببغداد و لا أعرف لها موضعا الساعة**

این آقا دو زن دارد. یک زنش را اصلا نمی شناسم که کجا است. آیا من باید بروم تحقیق کنم یا همین که نمی شناسمش و نمی دانم که کجا هست همین مقدار کافی است یا اینکه باید چه کار کنم؟ آیا باید فحص کنم یا خیر؟ ثانیا حالا که معلوم نیست تکلیف ما چیست؟

باید سهمش را کنار بگذاریم، یا کنار نگذاریم؟ این هم خودش یک ابهام دیگر اینجا وجود دارد. البته در یک مطلبی اینجا عرض کنم و آن این است که ممکن است شما تصور کنید که اصلا سؤال از این است که این دو تا زن دارد. یکی از زن هایش مشخص است و یکی از زن هایش مشخص نیست ولی ممکن است ورثه ای هم داشته باشد و ممکن است ورثه ای هم نداشته باشد. حیث سوال، حیث فقط این زن ها است. یعنی مفروض این نیست که ورثه دیگری ندارد. نه، سوالش این هست که تکلیف من وصی نسبت به این دو زنی که وجود دارند را می خواهد تعیین کند. از این حیث. اما از این حیثی که به اصطلاح وراث دیگر وجود داشته باشند یا وراث دیگر وجود نداشته باشند روایت ساکت است. خب اگر این جهت باشد، امام علیه السلام نباید اگر ولد ندارد یک چهارم را بدهد به زوجه و تصدق بالباقی، دیگر تصدق بالباقی ندارد. فرض این است که اطلاق دارد قضیه دیگر. ممکن است سایر ورثه ای وجود داشته باشند یا سایر ورثه ای وجود نداشته باشند. اینکه امام علیه السلام فرموده است تصدق بالباقی مفروض این هست که غیر از آن دو تا زن، وارث دیگری وجود ندارد. وارث دیگری غیر از آن دو زن وجود ندارد پس به خاطر همین امام علیه السلام فرموده است تصدق بالباقی. خب سوال این هست اگر شما اینجوری معنا می کنید باید بگویید اصلا بچه هم ندارد. چرا امام تشقیق شقوق کرد است که اگر بچه داشت یک هشتم. اگر بچه نداشت یک چهارم. این تشقیق شقوق یعنی چه؟ پاسخ مطلب این هست که آن وارثی که این اقا می شناسد، آن وارث فقط این دو تا زن هستند. ولی مشکل این است که یکی از این زن ها رفته بغداد و ممکن است این زن بچه دار بوده است و رفته است. مثلا حامله بوده است بعدا بچه به دنیا آورده است یا اینکه شوهرش برای عذرخواهی رفته پیش او و امثال اینها. بالاخره آن زنی که اینجا وجود دارد، گفتم در پرانتز این شوخی را هم بکنم. یک بنده خدایی می گفت آمده بود دادگاه و شکایت می کرد که شوهرم به من کاری ندارد و خرجی نمی دهد و امثال اینها پنج شش تا بچه و یک شش ساله هفت ساله و همین جور ردیف یک عالمه بچه به همراهش بوده است. این رفته گم شده است و به من هیچ اعتنایی ندارد تکلیف من را روشن کنید. قاضی دادگاه گفت این بچه ها چی هست شما می گویید هیچ اعتنایی ندارد؟ گفت سالی یک بار برای عذرخواهی میاد. حالا آن بنده خدایی که در

بغداد هست آن زن ممکن است شوهرش سالی یک بار برای عذرخواهی رفته باشد آنجا ما خبر نداریم که برای عذرخواهی رفته است یا خیر. حالا آن مسئله ای که اینجا هست، ما فقط این دو زن را می شناسیم بچه ای هم این آقا نمی شناسد. امام علیه السلام می فرماید که شما نمی شناسید. خب آن زن که در بغداد هست ممکن است بچه داشته باشد از او بچه ای وجود داشته باشد اینکه تشقیق شقوق می دهد این است که مجرد عدم علم شما به بچه دار بودن باعث نمی شود که حکم کنید بچه ندارد و امثال اینها. خب حالا یک نکته ای من در جلسه قبل گفتم الآن می خواهم اصلاح کنم. من در جلسه قبل عرض کردم که ممکن است از این روایت اینجور استظهار شود که وظیفه شما فحص است. باید فحص کنید که بچه دار هست یا خیر. به قرینه ای که امام علیه السلام این حکم را فرموده است. این مطلب درست نیست. ممکن است از بچه دار بودن فحص لازم نباشد ولی از زن باید فحص کرد. چون زن قبلا داشته است. استصحاب بقاء حیات دارد. امثال اینها. بچه استصحاب عدم دارد. ولی زن استصحاب وجود دارد. حکمش این هست که بنابراین نسبت به او باید فحص شود یا فحص هم نشود بالاخره مالش را باید به او برسانید. شما باید بروید و این مال را در اختیار او قرار دهید و ممکن است لازم نیست شما فحص کنید. ولی وقتی رفتید دنبال مادر، مادر می گوید که من بچه دارم. مستقل از فحص نسبت به مادر این است که ما بگوییم که کلا جایی که ما شک داریم که در میان ورثه بچه ای وجود دارد یا ندارد، یک جایی که اصلا زنی وجود نداشته باشد. زن ها مرده اند. ما احتمال می دهیم که یک بچه ای اینجا وجود داشته باشد. آیا اینجا لازم است که فحص کنیم برای وجود بچه یا لازم نیست؟ از این روایت چیزی در نمی آید باید از سایر ادله مراجعه کرد. اینکه مجرد اینکه امام علیه السلام تشقیق شقوق کرده است که اگر بچه داشت حکمش این، و اگر نداشت حکمش این نبود ممکن است به خاطر این باشد که ممکن است ناخوداگاه بعد از اینکه شما رفتید تحقیق کردید در مورد مادری که مادر کجاست و امثال اینها کشف بشود لازم نیست که حتما فحص شرعا لازم باشد.

سوال: ... از امر به تصدق امام چیز دیگری نبوده است خب مربوط به همین بچه داشته باشد که خب همان بچه کسی است که مانع...حضرت امام می شود

پاسخ: آن مال ذیل آن است.

سوال:....

پاسخ: نه نه فالربع است. وَ حَقُّهُمَا مِنْ ذَلِکَ الثُّمُنُ إِنْ کَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ فَالرُّبُعُ وَ تَصَدَّقْ بِالْبَاقِی

مال ذیل است. مال جایی که بچه نداشته باشد مال ذیل است. آن مال صدر نیست. فان لم یکن له ولد فالربع و تصدق بالباقی ْ بِالْبَاقِی عَلَی مَنْ تَعْرِفُ أَنَّ لَهُ إِلَیْهِ حَاجَةً إِنْ شَاءَ اللَّه

سوال: حاج آقا آن صد درهم را باید ربعش را بدهد به زن یا....ثمن را بدهد به زن؟

پاسخ: می گوید اگر بچه داشته باشد،

سوال: صد در هم را؟

پاسخ: بله.

سوال: .... این وصیت را قبول ندارند؟

پاسخ: ندارند دیگر. امام علیه السلام چون ثابت نیست وصیت ثابت نیست اقرار ثابت نیست آن هیچی. عرض من این است که نتیجه این تحلیلی که می کنیم اینکه این روایت دال بر مطلب ما است. اینکه عرض کنم خدمت شما ما بگوییم که امام علیه السلام این را اقرار فهمیده است. اولا کلام سائل ظهور در اقرار ندارد. بگوییم امام این را اقرار فهمیده است بسیار خلاف ظاهر است که کجای این عبارت اقرار در می آید؟ ظهور در اقرار. احتمال در اقرار بله. احتمال وصیت بله. ولی اینکه بگوییم که شرعا اقرار و وصیت ثابت شده باشد که بشود احکام اقرار و وصیت را بار کرد هیچ شاهد روشنی در عبارت روایت وجود ندارد. به خصوص بعضی ها اینجوری معنا کرده اند و گفته اند که امام علیه السلام حق امام بوده است کل آن مال امام بوده است و امام علیه السلام این را به این شکل بخشیده است. این خیلی خلاف ظاهر است. حقهما تعبیر می کند. ظاهر قوی این حقهما این هست که حقشان هست. نه اینکه امام علیه السلام از باب اینکه کل آن ملک امام علیه السلام است و این کلش

را دارد اینجوری تقسیم می کند. نه این جدا خلاف ظاهر است. ظاهر این روایت این است که وصیت ثابت نبوده است. اقرار ثابت نبوده است. حکم را امام علیه السلام طبق قاعده اولیه بیان کرده است. جایی که اقرار و وصیت ثابت نباشد می گوید اگر بچه داشته باشد یک هشتم به زن ها می رسد و مجرد آن زنی هم که الآن نمی شناسیم حقش را ساقط نمی کند. آن هم علی حقه هست و مجرد گم شدن و مفقود شدن و پنهان شدنش باعث نمی شود حالا آن بحث بعدا ارث المفقود را ما می رسیم و در موردش صحبت می کنیم. یک بحثهای مستقل دارد. آن هم در بحث ارث المفقود فی الجمله به این روایت ممکن است تمسک بشود. و اگر بچه داشته باشد یک هشتم به زن می رسد و اگر بچه نداشته باشد یک چهارم به زن داده می شود و بقیه اش ملک امام هست. چون امام فرموده است که تصدق بالباقی البته اینکه ملک امام هست چون ما می دانیم که صدقه خصوصیت ندارد. یا باید ملک زن باشد یا ملک امام. اگر ملک زن باشد که وجهی ندارد که امام حکم به تصدق کند و این حکم به تصدق معنایش این است که ملک امام علیه السلام بوده است که امام فرموده اند تصدق بِالْبَاقِی عَلَی مَنْ تَعْرِفُ أَنَّ لَهُ إِلَیْهِ حَاجَةً إِنْ شَاءَ اللَّه

سوال: چرا فقط در دومی زدین؟ ...

پاسخ: وجهی ندارد. ظهور ندارد برای دومی زدن. خارجا هم همین هست. بچه داشته باشد خب بقیه اش باید به بچه برسد دیگر. آن روشن است دیگر یک هشتم مال این هست و بقیه اش مال بچه است دیگر. پیدا بوده. آن که حکمش روشن نبوده است...

سوال: فرض وصیت را شاید تقویت کند..

پاسخ:نه، روایت که ظهور در آن ندارد. روایت که ظهور در آن ندارد و آن هم پس از وصیت و اینها هم باشد وصیت مسائل دارد. وصیت به اندازه ثلث هست به اندازه ثلث نیست و امثال اینها.

سوال: .... زوجه را بر آن ولد مقدم کرده است که اینها مثلا...

پاسخ: نه، این است که اصلا به وصیت و اقرار و اینها، احتمال اقرار میداده است. احتمال الوصیه می داد امام علیه السلام می گفت این احتمالات را بگذار کنار. به احتمالات کار

نداشته باش. احتمال می داده است خودش که حق تصرف نداشته باشد وصی نباشد. شرعا نتواند در آن صد درهمی که در اختیارش هست تصرف کند. می گوید که نه آن صد درهمی که در اختیار تو هست، آن صد درهم جدا و احکام طبیعی مال روی آن اجرا می شود. این است که به نظر می رسد که این روایت هم از روایت دال بر عدم رد مابقی به زوجه هست.

سوال: لم یأمر فیها بشیء را چه کار می کنید؟

پاسخ: یعنی دستور نداده است، دستور خاص. این ممکن است یکی از نقاط ابهام سائل این باشد که امام علیه السلام می فرمایند که در وصی بودن شرط این نیست که موصی تعیین کند نحوه تصرف را. اگر نحوه تصرف را تعیین نکند همین که به ورثه باید داده شود همان احکام طبیعی را باید بار کرد. آخه وصی یک سری کارهای طبیعی دارد. مالی که در اختیار وصی هست اگر وصیتی نباشد تقسیم مال برای وصی هست. مال را او باید تقسیم کند و نحوه تقسیم اختیارش با وصی است. امام علیه السلام می فرمایند که لازم نیست تعیین کرده باشد. تعیین هم نکرده باشد همین، تو وصی می شوی و آن وظیفه طبیعی که اوصیاء دارند که تقسیم مال هست آن بر عهده شما هست. خب مال را تقسیم می کنید و لازم هم نیست مثلا قسمتی از مال هم شد مهم نیست. به سایر مال اینجا سوالش این نیست حالا سایر مال هر کاری می خواهند بکنند، بکنند آن ها را کاری ندارد. آن قسمتی که در اختیار این هست آن را تعیین تکلیفش را کرده است و امام علیه السلام می فرماید. حالا به تناسبات گاهی اوقات بعضی از اشخاص به خاطر نگرانی هایی که دارند یک مالی به یک نفر می سپارند که مثلا بعضی از دین هایشان را ادا کند و امثال اینها. یک بنده خدایی پسرعموی ما واسطه بود سی سال نماز آورده بود دفتر حاج آقا از یکی از علمای تهران به او داده بوده است آن زمانی بود که سی سال نماز سالی سیصد هزار تومان دفتر می گرفت برای هر سال نماز. موقعی که آورده بود نماز گران شده بود و شده بود سیصد و سی هزار تومان. ما به پسر عمویمان گفتیم که به آن عالم بگویید که این قیمتش الآن سیصد و سی هست. سی سال سی صد تومن کم هست. به آن عالم گفته بود و گفته بود که داستان این است. گفته بود خیال می کنی من می توانم از ورثه چیزی بگیرم؟ بگذار یک قصه برای شما تعریف کنم معلوم بشود که اینها وضعشان چه شکلی است. میگفت تازه همین هم من انقدر پایش نشستم و

نصیحتش کردم که داری می میری نماز و روزه ات اینجا چیز هست وصیت کن و پولش را ازش گرفته ام و پیش خودم نگه داشته ام که بعد از اینکه این از دنیا رفت برایش نماز و روزه بدهم که خلاصه دین نماز و روزه ای نداشته باشی. گفت اینها دو تا زن و شوهر هستند و این ها مال های خیلی هنگفت و زمین های ملیاردی دارند اطراف کرج. آن زمانی بود که هنوز بنزین لیتری صد تومان بود. زن به شوهر می گوید که بیا برویم آنجا ببینیم زمین هایی که ما داریم سند رسمی ندارد کسی بلند نکرده باشد و اینها. شوهر می گوید که من رفته ام ولی حالا که تو می گویی باشه با هم می رویم. بحث سر اینکه بیست لیتر بنزین، این بیست لیتر بنزین را زن می گفته است که نصف نصف. دو هزار تومن هزار تومانش شما و هزار تومانش برای من. شوهر می گفته که من به خاطر تو دارم می آیم و کلش را باید تو بدهی. میگفت سر همین نرفتن اینها. دعوا کردن و نرفتن. می گفت اینها سر هزار تومن دعوا می کنند من از اینها سیصد هزار تومان پول بگیرم. اگر هم پدر اینها این مال را در اختیار نداشته بود، معذرت می خواهم خواهر و برادر. اینها دعوایشان سر این بود که این زمین هایی که اینجا هست و اینها سر دو هزار تومان اینها دعوا دارند. حاضر نیست هزار تومان بدهد پول بنزین که برود زمین را ببیند. می گفت این را چه طوری من می توانم سی هزار تومان بگیرم. لم یأمر فیها بشیء، بعضی وقت ها واقعا باید یک وصی تعیین کرد و اگر وصی تعیین نکند ورثه هیچ کاری برای این بنده خدا انجام نمی دهند و این مطمئن است که کاری انجام نمی دهند. خب حالا این بحث تمام. به نظر می رسد که این روایت...

سوال: ...

پاسخ: بله بله باشد فرقی ندارد. حق الناس هم باشد ؟؟؟جاری است.

حالا البته یک بحث کلی وجود دارد که آیا در مورد وارث ها باید تحقیق کرد یا خیر؟ فحص لازم است یا خیر؟

سوال: برای اینکه بفهمیم که سهم الارث زنه چقدر است که باید فحص کند حالا بچه ...

پاسخ: فحص به شبهات موضوعیه است. آیا فحص در شبهات موضوعیه لازم است؟ معمولا می گویند که در شبهات موضوعیه فحص لازم نیست. ولی حالا آیا اینجا لازم است یا خیر

آنها بحث های کلی است که فحص در شبهات موضوعیه حالا اگر کسی فحص را لازم دانست خب می گوید که لازم است. اگر هم لازم ندانست می گوید که این،

خب حالا من بحث فردا را عرض کنم آن روایت موسی بن بکر عن محمد بن مسلم بود، آن اختلاف نسخه است در تهذیب محمد بن مروان است و در بعضی از نسخ کافی. در اکثر نسخ کافی محمد بن مسلم است. ولی هیچ قرینه روشنی بر تعیین اینکه مراد محمد بن مسلم است یا محمد بن مروان است وجود ندارد. چون موسی بن بکر از هیچ یک از این دو تا روایت دیگری ندارد. در نتیجه باید محمد بن مروان را هم بحث کنیم. محمد بن مسلم که خب در وثاقتش بحثی نیست. این محمد بن مروان نیاز به بحث جدی دارد و این را انشاءالله فردا و شاید یکی دو روز در مورد محمد بن مروان بحث کنیم که چه کسی است و چی هست و خیلی بحث سنگین و سختی است.

سوال: .. از نسخه هایی که نقل می کند ظاهرا نظر شما این هست که چون اشتباهات زیادی دارد .. اعتماد نمی کند.

پاسخ: اعتماد متوسط نمی کند.

سوال: یعنی باید نگاه کنیم موردی؟

پاسخ: فرق دارد اگر از جهت متنی یا سندی قرابت داشته باشد قابل اعتماد نیست. اگر از جهت متنی و سندی قرابت نداشته باشد قابل اعتماد است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد